

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ١٤٤٠

با موضوع:

منشأ و ضرورت دین



مجلس (روم): سه شنبه ٩٧/٦/٢٠

مسجد الزهراء عليها السلام مشهد مقدس

فهرست مطالب

۲.....	دین شناسی جزء رؤوس اصلی اعتقادات بوده و شناخت آن بر هر فردی لازم است
۲.....	تعداد اصول دین هفتتا است که یکی از آنها «دین شناسی» است
۲.....	هدف از طرح بحث دین شناسی، رسیدن به دین‌داری مطلوب و جدی است
۳.....	مروری بر فهرست مباحث دین شناسی
۳.....	بحث دین شناسی دارای چهار محور کلی است
۳.....	محور اول و سرفصل‌های آن
۳.....	محور دوم و سرفصل‌های آن
۴.....	محور سوم و سرفصل‌های آن
۴.....	محور چهارم و سرفصل‌های آن
۵.....	ثمره مباحث دین شناسی، شناخت دقیق دین اسلام و برداشت صحیح از آن
۷.....	پیش فرض‌های غلط و اثبات نشده، مبنای نظریه‌پردازان اروپایی
۷.....	دو نقد کلی بر نظریه‌هایی که در مورد منشأ دین گفته شده است

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
 عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
 أَلَسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید!

برای دوستانی که تشریف نداشتند یا گذشت سال باعث شده است که موضوع مبحث و پیشینه آن از دست رفته باشد به صورت اجمال مروری بر مباحث دین شناسی می‌کنیم.

دین شناسی جزء رؤوس اصلی اعتقادات بوده و شناخت آن بر هر فردی لازم است

بحث ما در این چند سال، بحث دین شناسی بوده است. و به اعتقاد ما دین شناسی جزء رؤوس اصلی اعتقادات است و هر فردی حتماً باید در کنار شناخت حق تعالی و مبدأ و معاد و راهنمایان راه و مسیری که خداوند برای او ترسیم نموده است، دین شناسی را نیز جزء مباحث اعتقادی خویش بشناسد.

دین یعنی مسیر حرکت انسان از مجرای خطوط کلی و جزئی دین یعنی دین و شرایع. به عبارت دیگر دین عبارت است از صراط و شاه‌راه و اتوبان، و راه‌های فرعی آن عبارت است از شریعت‌ها؛ و انسان از این مجرا باید به کمال خودش برسد. بنابراین باید دین را جزء اصول اعتقادی خودش بشناسد. این مطلب اول.

تعداد اصول دین هفت تا است که یکی از آن‌ها «دین شناسی» است

مطلب دوم این که اصول اعتقادات و اصول دین صرفاً آن پنج موردی که معروف و شایع شده - یعنی: توحید، معاد، عدل، نبوت و امامت - نیست؛ و بلکه خود دانستن تعداد اصول دین، جزء اصول دین نیست.

در تاریخ علمای شیعه، کسانی را داریم که قائل بودند اصول دین شش تا بوده است؛ و بعضی گفته‌اند چهارتا است؛ و بعضی گفته‌اند سه تا است؛ و حتی برخی قائل بودند که اصول دین دوتا است: مبدأ و معاد. **بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ**، بنابراین، این که گفته می‌شود تعداد اصول دین پنج تا است، نه به حصر و برهان عقلی است و نه دلیل نقلی بر این مدعا داریم.

به اعتقاد ما اصول دین هفت تا است؛ که توضیح آن در کتاب «خداوند در آئینه عقل و عشق» آمده است.^۲

یکی از رؤوس اصول دین، بحث دین شناسی است، یعنی مبدأ را بشناسد، معاد را بشناسد، خودش را بشناسد و...؛ برای حرکت صحیح در ساحت دین، شناخت خود انسان موضوعیت دارد. یکی از علت‌های دین‌داری‌های نه چندان جدی این است که این مبانی شناخته نشده است، و از جمله مواردی که باید برای حرکت جدی دین‌دارانه شناخته می‌شد - ولی شناخته نشده و به همین دلیل است که حرکت، چندان مطلوب و جدی نیست - یکی انسان شناسی است و یکی دین شناسی؛ جای این بحث الان نیست، قبلاً در بحث ضرورت دین شناسی گفته شده است.

هدف از طرح بحث دین شناسی، رسیدن به دین‌داری مطلوب و جدی است

مطلب سوم این که: منظور از دین شناسی که در اینجا گفته می‌شود غیر از دین شناسی است که در کتب دین شناسی موجود مطرح است.

۱. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۸.

۲. خداوند در آئینه عقل و عشق [تألیف معظم له]، ص: ۴۸.

دین‌شناسی موجود، بیشتر صبغه غربی دارد، یا حداقل فهرست آن از طرف غرب آمده و فضای آن، فضای کلام جدید و فلسفه دین است. اما هدف ما از آنچه به عنوان دین‌شناسی گفتگو می‌کنیم، دین‌شناسی برای دین‌داری است. و در حقیقت این بحث برای این مطرح شده است که چه کنیم تا دینداری مطلوب و جدی‌تری داشته باشیم؛ و از این دین چه باید بدانیم تا نسبت به این دین جایگاه بیشتر و بهتری را پیدا کنیم.

مروری بر فهرست مباحث دین‌شناسی

با این توجه، بحث دین‌شناسی چهار محور کلی دارد:^۳

بحث دین‌شناسی دارای چهار محور کلی است

محور اول و سرفصل‌های آن

محور اول و اصلی آن برای این است که فرد بپذیرد دین، یک امر مورد احتیاج اوست؛ یعنی در پایان محور اول به ضرورت دین برسد. این در حالی است که چنین ضرورتی برای جمع‌کثیری از انسان‌ها حاصل نشده است، و برای آن کسانی هم که حاصل شده، آن‌طور که باید و شاید حاصل نشده است.

در پایان این محور، بحث احساس نیاز به دین و رسیدن به ضرورت دین و دین‌داری باید محقق شود؛ سرفصل‌های این محور عبارت‌اند از: مفهوم و مقصود از دین‌شناسی؛ جایگاه دین‌شناسی در منظومه علوم دینی؛ ضرورت بحث دین‌شناسی؛ هدف از بحث دین‌شناسی؛ تاریخچه دین‌شناسی، که این‌ها مقدمات بحث است؛ آنگاه تعریف اصطلاحی و لغوی دین؛ منشأ فاعلی و قابلی دین (منشأ فاعلی یعنی علت پدید آمدن دین [پدیدآورنده دین]؛ و منشأ قابلی یعنی علت گرایش مردم به دین)؛ ضرورت دین؛ اهداف فردی و اجتماعی دین؛ انتظار از دین؛ جایگاه دین در نظام هستی و نظام زندگی - که مکمل‌های بحث اهداف و فواید دین هستند -؛ بحث عقل و دین، عقل و عرف، عرف و دین؛ قلمرو دین؛ انواع دین؛ و در نهایت علل دین‌گریزی و راه‌های درمان آن.

اگر این موارد برای کسی جا افتاد، قاعدتاً نسبت به دین‌گرایش پیدا کرده و می‌یابد که باید دین‌دار باشد.

بعد از این‌که گرایش به دین در فرد ایجاد شد و دانست که اصل دین لازم و ضروری است، طبعاً این سؤال برای او مطرح می‌شود که کدام دین را بپذیریم؟ اینجاست که عملاً با هزاران دین - چه زنده و چه مرده - مواجه می‌شود. آنچه که گفته می‌شود حاکی از آن است که حدود ششصد هزار دین وجود دارد! اگر پالایش کرده و دین‌های نزدیک به هم را یکی فرض کنیم، تعداد ادیان به ششصد دین خواهد رسید؛ و اگر بخواهیم راجع به هر کدام از آن‌ها یک ماه تحقیق کنیم، ششصد ماه (یعنی پنجاه سال) وقت لازم است! چگونه بفهمیم که کدام دین بر حق است؟!

محور دوم و سرفصل‌های آن

محور دوم، بحث دست‌یابی به دین حقیقی یا دین برتر است؛ و فرد در پایان این محور باید با برهان و عقل و دلیل بفهمد که اسلام تنها دین برتر است. سرفصل‌های این محور عبارت‌اند از:

راه صحیح انتخاب دین (یعنی راه دست‌یابی و تشخیص حقانیت و برتری دین چیست؟ شاخص دین حق و شاخص برتری یک دین در بین سایر ادیان چیست؟)؛ حق و باطل ادیان؛ وحدت و تعدد ادیان (پلورالیسم^۴)؛ ویژگی‌های دین برتر؛ سرّ تجدید شرایع (یعنی اگر فهمیدیم یکی از شاخصه‌های دین برتر خدایی بودن آن است، پس چرا شرایع تجدید شدند؟)؛ امکان و وقوع خاتمیت؛ و در نهایت مطالعه و مقایسه تطبیقی ادیان.

۳. رجوع شود به جزوه «حیات جان»، ص: ۳۲.

۴. واژه «پلورالیسم» از نظر معنای لغوی یعنی پذیرفتن کثرت یا گرایش به تعدد و کثرت. اصطلاح شناخته شده‌ای که در پلورالیسم داریم، از فرهنگ غربی است که ابتدا در مناصب کلیسایی مطرح بوده و کسی را که در کلیسا دارای چند منصب بوده یا کسانی را که قابل بودند می‌شود در کلیسا دارای چند منصب بود، پلورالیست می‌گفتند. امروز در عرصه فرهنگی، کلمه پلورالیسم در این مورد به کار می‌رود که کسانی در یک عرصه فکری اعم از مذهبی، سیاسی، هنری و به طور کلی عرصه‌های مختلف فرهنگی، معتقد باشند که نه تنها یک نظر، یک تئوری، یک مذهب و یک روش می‌تواند صحیح باشد، بلکه روش‌ها و مذاهب گوناگونی می‌تواند مورد قبول باشد؛ بدون آن‌که در مقام عمل، نزاع و تخصصی بین آن‌ها وجود داشته باشد. این طرز تفکر و گرایش، یعنی پذیرفتن این‌که چند نوع گرایش مورد قبول در جامعه وجود داشته باشد، پلورالیسم است. نظریه پلورالیسم، در مقابل کسانی است که می‌گویند: فقط روش، مکتب و دین ما صحیح است و سایر ادیان، مذاهب و گرایش‌ها نادرست است. (بخشی از فرمایشات آیه‌الله مصباح یزدی رحمته‌الله علیه؛ منبع: <http://mesbahyazdi.ir>)

پس محور اول منتهی می‌شود به اصل ضرورت و نیاز به دین؛ و محور دوم منتهی می‌شود به حقانیت و برتری دین اسلام.

محور سوم و سرفصل‌های آن

پس از این‌که فهمیدیم دین ضروری و مورد نیاز است [نتیجه محور اول] و نیز بعد از پی‌بردن به این‌که اسلام تنها دین برتر است [نتیجه محور دوم]، اینک می‌رسیم به محور سوم، یعنی این‌که اسلام چیست؟ و چه می‌گوید؟ سرفصل‌های این محور عبارت‌اند از: پیام‌های اصلی اسلام و به عبارت دیگر نقشه موضوعی محتوای اسلام (یعنی اسلام به عنوان یک حقیقت و واقعیت چه می‌گوید؟ و شما را به چه سمتی می‌خواند؟) این فصل در حقیقت یک نوع اسلام‌شناسی کلان است؛ یعنی اگر بخواهیم از بالا به اسلام نگاه کنیم متوجه شویم که خطوط اصلی و جزئی و روابط آن چگونه است؟

محور چهارم و سرفصل‌های آن

بعد از این‌که واقعیت اسلام را فهمیدیم و دانستیم که چه گفته و چه می‌خواهد، به محور چهارم (آخرین محور) می‌رسیم و آن این‌که نحوه استفاده و بهره‌برداری از اسلام چیست؟ یعنی چه کنیم تا کلیاتی را جهت استفاده بهینه از اسلام به دست آوریم؟

الان ما بر این باوریم که مسلمان حقیقی ما هستیم! آن فرد اشعری حنفی مذهب نیز بر این باور است که مسلمان حقیقی اوست! آن فرد وهابی نیز بر این باور است که مسلمان واقعی اوست! داعش هم می‌گوید مسلمان واقعی ما هستیم و ماییم که مَرَّ اسلام را عمل می‌کنیم! همه این‌ها در حالی است که اسلام یک حقیقت و واقعیت دارد. خیلی خوش‌بینانه که نگاه کنیم، همه این موارد از یک نوع خوانش و شناخت اسلام درست شده است؛ یعنی هر گروهی یک‌طور نسخه اسلام را خوانده و شناخته و بهره‌برده‌اند که با خواندن و شناخت و بهره‌گروه دیگر فرق می‌کند!

البته این‌طور هم نیست که فکر کنیم آن فرد منحرف از اسلام، نوکر صد در صد یهود بوده است! یا مثلاً گمان کنیم که سیدعلی محمد شیرازی (باب) نوکر حلقه به گوش انگلیس و روس بوده و آن‌ها از این فرد در جهت انهدام اسلام بهره می‌بردند! در حالی که خیلی وقت‌ها این‌گونه نیست. این‌طور نبوده که سفیر انگلستان یا روسیه بیاید نزد سیدعلی محمدباب که آیا تو حاضری نوکر حلقه به گوش ما شوی؟ او هم در پاسخ گفت که بله من هم خیلی استقبال می‌کنم! بلکه دالگورکی (سفیر روسیه) به عنوانه یک طلبه آمد در حوزه علمیه و هم بحث او شد و با وی گفتگو و مباحثه می‌کرد و دائماً به او القاء می‌نمود که تو یک نبوغ خاصی داری! تو ممتازی! چه نمازی می‌خوانی! اگر کسی بخواهد به دین خدمت کند، تو هستی! تو این قابلیت را داری که باب بین امام زمان علیه السلام و مردم شوی! و... بالاخره در یک بازه چندین ماهه و در یک پروژه چندین ساله توانست سیدعلی محمد را تحت تأثیر قرار دهد و او هم واقعاً باورش شد که من باید دین‌داری مردم را ارتقاء بدهم و حوزه‌های علمیه را اصلاح کنم!

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۝

سیدعلی محمدباب واقعاً گمان می‌کرد که می‌خواهد اصلاحات انجام دهد! وقتی رضا خان از ترکیه برگشت، گفت که من باید مملکت را اصلاح کنم! و واقعاً تصمیم گرفت که به خیال خودش ایران را جلو ببرد! نمی‌گفت که من چون نوکر حلقه به گوش انگلیس هستم و می‌خواهم منویات استعمار پیر را اجرا کنم پس این کارها را انجام می‌دهم!

جریان حذف «حی علی خیر العمل» توسط خلیفه دوم را شنیده‌اید. ما وقتی می‌خواهیم اعتقادی بحث کنیم، می‌گوییم خداوند لعنت کند کسانی را که عالم‌ها و عامداً در دین بدعت‌گذاری کردند! «حی علی خیر العمل» حب امیرالمؤمنین علیه السلام است و هدف او همین بود و...

اما وقتی داستان را از حیث تاریخی بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این جریان در جنگ ایران و اسلام واقع شد. گزارش این واقعه را بلاذری (که یکی از مهم‌ترین مورخین صدر اول اسلام است) در کتاب خود به نام «فتوح البلدان» در جریان جنگ نهاوند ذکر کرده است.^۶ سپاه ایران دارای صد هزار نیروی نظامی بود (نه مردم عادی کوچک و خیابان‌ها). وقتی خبر به خلیفه دوم رسید، دندان‌هایش از ترس به هم می‌خورد! کم مانده بوده که مملکت را یک لقمه کنند! شجاعت او کم بود و معمولاً در جنگ‌ها فرار می‌کرد!^۷ حالا تصور کنید به چنین فردی با این ضریب از شجاعت خبر رسیده که صد هزار نفر آمده‌اند تا با شما بجنگند!

۵. سورة مبارکه بقره (۲)؛ آیه کریمه ۱۱.

۶. فتوح البلدان، ص: ۳۱۰.

۷. رجوع شود به جزوه «توحید و شرک»، ص: ۱۸.

به مسجد آمد. فرض کنید که ماه رجب است و نوافل و مستحبات دارد، روزه گرفتن تمام این ماه تأکید شده و... حال اگر کسی بخواهد تمام این‌ها را انجام دهد و روزها را به روزه و شب‌ها را به عبادت بگذارند، در این صورت توان جنگ نخواهد داشت. البته یک احتمال عقلایی هم در اینجا وجود دارد و آن این‌که: معمولاً در هر فضایی اگر بهترین کار مطرح شود، بعضی با نیت خالص آن کار را انجام می‌دهند، و عده‌ای هم با انگیزه‌های دیگر؛ مثلاً فرض کنید رفتن به حوزه علمیه خوب است، و عده‌ای هم خالصانه وارد حوزه می‌شوند، اما بعضی افراد هم هستند که برای فرار از خدمت سربازی به حوزه می‌روند! مخصوصاً اگر فرض شود جنگی رخ داده و مدت خدمت از دو سال به سه سال افزایش یافته است!

در این جریان هم چون نماز خیر العمل است، بعضی به انگیزه خیر العمل بودن و قرب نماز می‌خوانند و عده‌ای هم به نیت فرار از جنگ خود را مشغول به نماز می‌کنند! به هر حال خم و راست شدن بهتر از این است که به جنگ بروند و کشته شوند! در این شرایط می‌آید و اعلام می‌کند که «حی علی خیر العمل» را بردارید! الان مملکت دچار بحران امنیت ملی شده است، آن وقت شما می‌گویید «حی علی خیر العمل»؟! همه باید به جبهه بروند و هیچ کس حق ندارد به بهانه تهجد و عبادت جنگ را ترک کند! ما الان در صدد دفاع از این بدعت نیستیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم خوانش از اسلام در بعضی موارد می‌تواند اموری باشد که مردم به راحتی بپذیرند!

در اینجا حذف «حی علی خیر العمل»، تنها حذف یک کلمه نبود، بلکه فرهنگ توجه به نماز - خصوصاً نماز صبح - مخدوش و کم‌رنگ شد؛ آنگاه پس از مشاهده این بی‌توجهی به نماز، هنرنمایی کرد و دستور داد تا به جای «حی علی خیر العمل» جمله «الصلاة خیر من النوم» (نماز از خواب بهتر است) گفته شود!

این‌گونه نبوده که او بپذیرد من دست‌نشانده یهود بودم و لذا به نیت نابودی ستون دین، گفتم که آن جمله را حذف کنید! بلکه مصلحت نظام اسلامی اقتضا می‌کرده است! که البته همه این‌ها غلط اندر غلط و بی‌جا بود؛ اما برای توجیه اذهان مردم بیکار نمی‌مانند. هیچ فرد خطاکار بدعت‌گذاری نمی‌گوید که مردم بدانید و آگاه باشید که من یک بدعت‌گذارم و آمده‌ام تا شما را بدبخت کنم و از شما می‌خواهم که به حرف‌های من توجه کنید!

بر امید راست کژ را می‌خرند زهر در قندی رود آنگه خورند^۸

همه می‌گویند که ما مُصلحیم و در ادعا بین مُصلحان و بین افراد مُفترّ فرقی نیست، یعنی هر دو می‌گویند که ما برای کمک و هدایت شما آمده‌ایم!

ثمره مباحث دین‌شناسی، شناخت دقیق دین اسلام و برداشت صحیح از آن

بنابراین، شناخت اسلام و قرائت از اسلام، ثمره و نتیجه همه این بحث‌ها است؛ یعنی چگونه می‌توان اسلام را - که دارای درجات است - به صورت صحیح و بهتر شناخت و عمل نمود؟ چرا که همه می‌گویند ما داریم به اسلام عمل می‌کنیم! و نیز شناخت بهتر و دقیق‌تر از رفتار اولیاء اسلام. به عنوان نمونه حضرت اباعبدالله (ع) در هیچ‌جا نفرموده‌اند که من برای شهادت به کوفه می‌روم؛ بنابراین برای شهادت‌طلبی به کوفه نرفته بودند. پس چرا به کوفه آمدند؟ چون مردم برای همراهی با امام (ع) اعلام آمادگی کرده بودند.

اگر آن حضرت می‌خواستند اتمام حجت کنند، بهترین راه آن ماندن در مکه بود؛ چون مکه هم بر سر چهار راه بود و همه به آنجا می‌رفتند و در جریان قرار می‌گرفتند و هم خانه امن الهی بود. اما حضرت به کوفه آمدند. و البته از قبل هم می‌دانستند و عده‌ای نیز گزارش داده بودند که کوفیان همراهی نمی‌کنند. ولی فرض کنیم که آن حضرت می‌خواستند بر اساس علم ظاهر عمل کنند نه بر اساس علم باطن؛ یک یا دو روز قبل از این که حرّ راه را بر امام (ع) ببندد، خبر شهادت حضرت مسلم را با آن وضع فجیع شنیدند؛ و این یعنی کوفه جای مناسبی نیست و یک نفر هم به عهد خود پایبند نمی‌باشد. بنابراین می‌بایست برگردند!

از آن طرف به حرّ می‌فرمایند که بگذار به مدینه برگردیم! اگر قرار بود به خاطر عدم همراهی مردم کوفه به مدینه برگردند، این مطلب که در روزهای قبل برای آن حضرت مسجّل شده بود و نیازی نبود که به حرکت خودشان ادامه دهند! وقتی هم که حرّ اجازه نداد، آن حضرت هیچ تحرکی نکرده و همان‌جا ماندند!

تا این موارد و امثال آن برای ما مشخص نگردد، نمی‌توانیم الگوی‌گیری کنیم! این تنها یک نمونه بود؛ هر چه آگاهی فرد عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد، تصمیمات او نیز عمیق‌تر خواهد شد؛ ولی کسی که تصمیماتش شتاب‌زده باشد، به اسم اسلام هر حکمی را صادر می‌کند! می‌گوید امام حسین علیه السلام این‌گونه‌اند! اسلام این است! ...

پس محور چهارم مهم است. همه بحث‌ها را گفتیم تا بتوانیم از دین و اسلام بهترین و صحیح‌ترین استفاده را ببریم تا مطمئن باشیم که در راه درست حرکت می‌کنیم؛ چرا که اکثریت انسان‌ها از حیث روانی تصورشان این است که در راه درست حرکت می‌کنند. کسی نمی‌گوید که من الان گمراهم و می‌خواهم مسیرم به جهنم ختم شود! و تنها اقلیتی هستند که با اغراض خاص و فریب‌کارانه، در مسیری که می‌دانند غلط است حرکت می‌کنند!

سرفصل‌های این محور عبارت‌اند از:

ذاتیات و عرضیات در دین کدامند؟ ثابت و متغیرهای دین چه هستند؟ بحث اسلام و نیازهای زمان؛ زبان دین؛ روش فهم و برداشت از دین؛ مراتب دیانت؛ مراحل دین‌داری؛ راه‌های حفظ و ارتقاء دین؛ انحرافات و بحران‌ها در راه دین و دین‌داری؛ راه کشف معلومات بیشتر در عرصه دین. این فهرست مباحث دین‌شناسی بود.

این بحث اگر به پایان برسد، فرد می‌تواند یک دین‌داری مطمئن، عاقلانه، قطعی و برتری داشته باشد.

و اما بحث کنونی ما در محور اول یعنی بحث راجع به منشأ و ضرورت دین است. بحث منشأ دین در حقیقت به دو بحث تقسیم می‌شود: الف) چه کسی دین را پدید آورد؟

ب) چرا عده زیادی از انسان‌ها به دین گرایش دارند؟ به عنوان مثال وقتی گوشی‌های لمسی اختراع شد، کل جهان به سمت این نوع گوشی رفت، در حالی که این اختراع تنها اختراع عالم نبود؟! چه می‌شود که مردم یک دفعه به یک چیز گرایش پیدا می‌کنند؟!

بحث منشأ دین چون از مباحث دین‌شناسی اروپایی (یعنی بعد از رنسانس) آمده است، لذا بیشتر حرف‌هایی که در این فضا بیان شده است مربوط می‌شود به کسانی که یا فیلسوف دین بوده‌اند و یا تاریخ‌شناس دین و یا جامعه‌شناس دین و یا روان‌شناس دین؛ افرادی مثل دورکیم که از حیث جامعه‌شناسی نظریاتی در مورد دین بیان کرده است؛ یا مثل ویل دورانت که یک فیلسوف و مورخ است؛ یا مثل فروید که در موضوع منشأ دین کتابی دارد به نام «توتم و تابو»^۹؛ یا مثل برتراند راسل که یک فیلسوف است. این افراد که راجع به منشأ دین بحث کرده‌اند، چون نوعاً بعد از رنسانس هستند، قبول ندارند که دین از جانب خداوند است. و البته این طبیعی است.

اگر بخواهیم راجع به بهائیت صحبت کنیم، پیش فرض اولیه ما این است که بهائیت یک دین الهی نیست که از جانب خداوند آمده باشد و آورنده آن نیز پیامبر نبوده است. وقتی با این پیش فرض بخواهیم تحلیل کنیم، می‌گوییم این یک امر قدسی نیست، بلکه یک عده‌ای که گرایش به آزادی بیشتری داشته‌اند دیده‌اند آموزه‌های بهائیت دست آن‌ها را باز گذاشته است. فلذا گفته‌اند که الان زمان فترت و فاصله بین ادیان است و افراد آزادند و نیازی نیست بر طبق دستورات یک دین عمل نمایند. از آن طرف نیز انگلیس در صدد تفرقه افکنی بود تا تفرقه دینی ایجاد شود و...

تحلیل‌های ما بر چه اساسی پیش رفت؟ بر اساس یک آموزه اعتقادی که: بهائیت یک دین خدایی نیست؛ و اگر خدایی نیست پس یک انگیزه‌های دیگری در میان است؛ آن کسی که بهائیت را به وجود آورده، یک انگیزه‌ای دارد، پیروانش یک انگیزه دیگری دارند، و انگلیس هم یک انگیزه دیگری دارد و... همه این موارد دست به دست هم داد تا بهائیت درست شد!

یعنی بر اساس پیش فرضی که داشتیم، تحلیل ما نیز به همان سمت و سو سوق پیدا نمود.

در مبحث منشأ دین هم به همین نحو است؛ یعنی اگر کسی پیش فرض اولیه‌اش این شد که دین خدایی نداریم، در این صورت تحلیل او از منشأ دین به سمتی پیش می‌رود که دین را خود انسان‌ها درست کرده‌اند نه این که از طرف خداوند آمده باشد. چرا دین را درست کرده‌اند؟ به خاطر نیازهایی که داشته‌اند، یا می‌ترسیدند یا جهل داشتند یا می‌خواستند مردم را به دنبال خودشان جمع کنند و... بنابراین علت گرایش مردم به دین، ترس یا جهل آن‌ها؛ و علت پیدایش دین، خود انسان‌ها هستند! یعنی منشأ فاعلی (سازنده دین) با منشأ قابلی (دین‌دار) یک چیز می‌شود، یک فرد پدید آورده با انگیزه‌ای که پدید آورده است؛ مثلاً همان ترسو برای رهیدن از ترسش یک چیزی به عنوان دین درست کرده است تا از ترس نمیرد!! پس در فضای علوم رایج و در بین نظریه‌پردازانی که اعتقادی به دین ندارند، منشأ پیدایش با منشأ گرایش یک چیز است.

اما وقتی که این عینک را برداریم و پیش فرض خود را این قرار بدهیم که ممکن است عامل پیدایش دین، کس دیگری (یعنی خداوند) باشد، در این صورت آن دو سؤال مطرح می‌شود که: الف) این دین را چه کسی درست کرده است؟ ب) چرا مردم به این دین گرایش دارند؟

پیش فرض‌های غلط و اثبات نشده، مبنای نظریه‌پردازان اروپایی

در سال گذشته برخی از نظریاتی را که راجع به منشأ دین گفته شده است بررسی کردیم،^{۱۰} و گفتیم که همه آن‌ها غلط است چون بر اساس همان پیش فرض غلط و اثبات نشده بنا شده‌اند.

چه طور می‌شود که بشر یک چیزی را تحت عنوان دین درست کرده باشد و این همه اقبال داشته باشد؟! امروزه نزدیک شش میلیارد دین‌دار داریم! از یک دین حداقلی خاص تا شینتوئیسم و بودیسم و انواع ادیان موجود در هند تا دین اسلام. شاید یک میلیارد لائیک باشند و به هیچ دینی معتقد نباشند، اما بقیه انسان‌ها خود را تابع یک دینی می‌دانند، نزدیک یک و نیم تا دو میلیارد مسلمان داریم، دو میلیارد مسیحی داریم، نزدیک یک میلیارد معتقدین به ادیان تائو و کنفوسیوس و لائوتسه و شینتو و امثال این‌ها داریم، و... و چون دیده‌اند دین این‌ها همه فراگیر شده، و از طرفی پیش فرض آن‌ها هم این بوده که خداوند دین را نفرستاده است، پس باید این امر فراگیر یک منشأ داشته باشد، لذا آمده‌اند راجع به منشأ دین نظریاتی را مطرح نموده‌اند.

وقتی پیش فرض غلط و اثبات نشده باشد، نیازی نیست که سراغ نظریات آن‌ها برویم؛ چرا که با ادبیات علمی هم اگر بخواهیم پیش برویم، اول باید مبانی و پیش فرض‌ها اثبات شود تا بعد نظریه قابل طرح باشد. و این در حالی است که خلاف آن اثبات شده است، یعنی ادیان اثبات کرده‌اند که خدایی هستند (که بعداً به این بحث خواهیم رسید). یعنی این نظریات بر یک امر غلط پایه گذاری شده‌اند.

پس خود نظریه‌پردازان با انگیزه‌های خاصی که داشته‌اند (نظیر مشکلی که با دین مسیحیت پیدا کردند) زمینه‌ساز الحاد شده و درصد ریشه‌کن ساختن دین برآمدند؛ یعنی با دین مسیحیت مشکل پیدا کردند و آنگاه همین مشکل را به سایر ادیان تسری دادند. مثل این که کسی با طالبان در افغانستان مشکل داشته باشد، بعد بگوید دین اسلام این‌گونه است! در حالی که این قیاس غلط است. کسی که با یک پزشک به مشکل برخورد، نمی‌تواند بگوید که اصلاً پزشکی بد است! آیا هیچ عاقلی این نوع رفتار را می‌پذیرد؟! عاقل می‌گوید این نوع روش غلط بود، نه اصل پزشکی؛ این نوع روش دین‌داری غلط بود، نه اصل دین.

دو نقد کلی بر نظریه‌هایی که در مورد منشأ دین گفته شده است

خلاصه این که دو نقد کلی بر این نظریه‌ها وارد است:

۱- پیش فرض آن‌ها غلط و اثبات نشده است.

۲- در مواجهه با یک دین ناهنجار (مسیحیت)، به جای کنار گذاشتن آن ناهنجاری، کل دین را کنار گذاشتند. این کار آن‌ها مثل این است که

درختی آفت زده، و به جای برطرف کردن آفت درخت، کل درخت را از ریشه در آورند!

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ